أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خب از روی همین متن می‌خوانیم که اگر مطلبی هست [گفته شود البته] مطلبی نیست.

وَ رُدَّ هذا بِأَنَّهُ يَلزم أن لا يَكونَ لِلمُتحركِ الأينى فى زَمانِ الحَركةِ مَكانٌ بِالفعلِ.[1]

نقد نظریهٔ ضرورت مکان بالفعل برای متحرک

این اشکال پاسخ داده شد و رد شد به اینکه اگر قائل باشیم بر اینکه افراد آنی و بالفعل در خارج در زمان واحد متحقق باشند لازمهٔ آن این است که آن اشکالات ثلاثه که عرض شد پیش بیاید. پاسخی که نسبت به این قضیه داده شد این بود که ما قائل به فعلیت نیستیم که همهٔ افراد بالفعل باشند، محال است به‌جهت اینکه مسئله، مسئلهٔ زمان است و در زمان برای فعلیت فرد بعد باید فعلیت فرد قبل محو بشود و هر فعلیتی باید پس از فعلیت دیگر تحقق پیدا بکند و نمی‌شود همهٔ فعلیت‌ها باهم باشند.

لذا افراد، قریب به فعلیت هستند نه‌اینکه خود

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۲۵.

فعلیت برای افراد ثابت است؛ یعنی در حال آماده شدن برای فعلیت هستند و یک حرکت کوچک دیگری مانده است که اینها صورت خارجی پیدا بکنند و آن حرکت هم به‌واسطهٔ زمان یا قوهٔ محرکه باشد این مسئله پیدا می‌شود. خب جواب این روشن است و عرض شد جواب این است: يَلزم أن لا يَكونَ لِلمُتحركِ الأينى فى زَمانِ الحَركة مَكانٌ بِالفعلِ؛ لازمهٔ این حرف این است که برای یک متحرکی که متلبس به أین است و نسبت با مکان دارد، در زمان حرکت یک مکان بالفعلی نباشد چون شما گفتید که افراد فعلیت ندارند. وقتی که افراد فعلیت نداشته باشند پس همهٔ افراد در قوهٔ محض هستند حالا چه قوهٔ محض بگوییم و چه قوهٔ قریب به فعل بگوییم بالأخره این قوهٔ محض بودن و قوهٔ قریبِ به فعل آنها را هنوز فعلی نکرده است.

مثل اینکه فرض کنید تمام شرایط برای نوشتن روی کاغذ را پیدا بکنید. اول شرط آن این است که قلم داشته باشید، شرط دوم این است که دفتر داشته باشید، شرط سوم این است که بالأخره خودتان تشریف داشته باشید و اراده بکنید همهٔ اینها آماده

باشد همین‌که یک قلم را برمی‌دارید و می‌خواهید روی کاغذ بگذارید یک نفر دست شما را می‌گیرد و [دست شما] همین‌طوری خشک می‌شود. در اینجا تمام شرایط آماده شد و ارادهٔ مرید و کاتب برای نوشتن و کتابت هم هست فقط این حرکتی که باید از روی نوک قلم انجام بشود یک عایقی جلوی آن حرکت را می‌گیرد. خب چه فرقی در نتیجه می‌کند بین این بااینکه اصلاً دفتر نباشد، قلم نباشد، آدم آن در دنیا نباشد و هیچی اصلاً نباشد اصلاً آدمی نیست که بنویسد فرض کنید وسط جنگل هست از نظر نتیجه که نوشتن روی کاغذ است باهم چه فرقی کرد و چه تفاوتی می‌کند؟ شما حالا بگویید که آن افراد آن قوه دارای محوضت و قوهٔ محض هستند و هیچ‌گونه استعداد و آمادگی برای تلبس به فعلیت ندارند، این‌طور بگویید یااینکه بگویید که نه، همه‌گونه آمادگی هست ولی هنوز این تلبس حاصل نشده است، هردو یکی است و فرقی نمی‌کند.

پس لازمهٔ این مطلب این است که یک متحرک در هر آنی از آنات باید در یک مکانی باشد، در یک

مکان نباشد چون هنوز فعلیت برایش حاصل نشده است چون شما فعلیت را از افراد برداشتید و آن را قوهٔ قریب به فعل قرار دادید. این جوابی است که از این مسئله داده شد و جواب درستی هم هست.

وَ لا لِلمتحركِ الكَمّي كَمٌّ بِالفعلِ و هوَ باطلٌ بِالضرورةِ.
و أجابَ عَنه العلامةُ الدوانيُّ بِأَنَّ المُتحركَ إنَّما يَتصفُ بِالفعلِ حالَ الحَركةِ بِالتوسطِ بَينَ تِلكَ الأفرادِ.

برای متحرکی که در کم حرکت می‌کند کمّ بالفعل نباشد همین‌طور در کیف منتها ایشان این را نگفتند، [و این بالضروره باطل است]. از این اشکال که مسئلهٔ حرکت در مقوله باشد علامهٔ دوانی آمده جواب داده است؛ ایشان قائل به حرکت توسطیه شده است همان‌طور که جلسهٔ قبل خدمتتان عرض شد و به‌واسطهٔ حرکت توسطیه خواسته است مشکل را برطرف کند که متحرک متصف به فعل در حال حرکت هست نه در وقتی که می‌ایستد چون آنها می‌گفتند که آن وقتی که متحرک قطع از حرکت می‌کند آن موقع باید فعلیت باشد نه در وقتی که همین‌طوری دارد حرکت می‌کند و می‌آید. چون تلبس به فعل، فردی را به خود گرفتن، واجد یک مقطعی از زمانِ حرکت شدن و ارتباطی با یک مکان پیدا کردن این ارتباط در صورت سیلان که نمی‌شود

بلکه درصورتی می‌شود که این بایستد. وقتی که این ایستاد حالا شما می‌گویید که هان! این متحرک در این نقطه ایستاد. وقتی که در یک سانت بعد ایستاد شما می‌گویید که این متحرک در این سانت ایستاد مثل قطاری که حرکت می‌کند و از یک ایستگاه به ایستگاه دیگر می‌رود ایستگاه برای قطار کجاست؟ طول مسافت بین دو نقطه نیست بلکه آن نقطه‌ای که می‌ایستد آنجا ایستگاه قطار می‌شود. یعنی داریم از نظر همین تقریب عرفی می‌گوییم و ایشان دارند می‌گویند والاّ این مطلب که باطل است.

بنابراین متحرک در وقتی که دارد حرکت می‌کند خودش بالفعل فردی از افراد را ندارد و افرادِ متحرک افراد فرضی هستند یعنی فارض بین دو نقطه افراد ما لا یتناهیٰ را فرض می‌کند که این متحرک در هر نقطه‌ای از این افراد غیر متناهی یک ارتباطی با آن نقطه دارد و یک فردی از او را دارد حالا چه فرد، فرد کمّی باشد یا فرد، فرد کیفی باشد که حرکت در لون باشد یا در سایر مسائل دیگر باشد، از این نقطه‌نظر تفاوت ندارد. شما حتی ولوم یک ضبط را برمی‌دارید

باز می‌کنید همین‌که صدا را باز کردید کم‌کم کم‌کم صدا را زیاد می‌کنید تا به جایی می‌رسد که گوش مبارک کر می‌شود! این حرکتی که دارد از حرکت کم تا حرکت زیاد طی می‌کند این حرکت کیف در مسموعات می‌شود. در مذوقات و مشمومات و در سایر موارد هم همین‌طور است. منتها قوم حرکت را بیشتر در مقولهٔ کمّ آورده‌اند چه کمّ متصل که مکان و قارّ الذات باشد یا غیر قارّ الذات که زمان است ولی در آنها کمتر بحث شده است ولی مسئله یکی است.

در هر مقطعی که دستتان را نگه دارید همان مقطع، «انْ» می‌شود برای آن فردی که صوت در آن محدوده دارد الآن حرکت می‌کند و دارد می‌رود به سمت آن نقطه‌ای برسد که در آنجا قرار گرفته است. حالا اگر دستتان را از یک نقطه شروع کنید و این ولوم را همین‌طور قرار بدهید بدون اینکه نگه دارید همین‌طوری این ولوم را بچرخانید می‌بینید یک حالت امتداد بدون یک توقف مدام دارد در گوش شما زیاد می‌شود زیاد می‌شود تا می‌گویید که وای کر شدم! مخصوصاً اگر یک چیزی نزدیک گوشتان بگذارید و صدای آن زیاد بشود می‌گویید که وای کر

شدم و دیگر صدا صدای خیلی شدیدی است. خب این حرکت از این نقطه به آن نقطهٔ دیگر که دارد همین‌طور صدایش شدید می‌شود این اتصاف فعلی برای آن حرکت و صوت ایجاد نمی‌کند.

اتصاف فعلی عبارت از یک اتصاف فرضی است که اگر بخواهیم این حرکت را قطعه‌قطعه و تقسیم و تجزیه به اجزاء غیر متناهی کنیم، همین‌که احساس می‌کنید که صدا دارد زیاد می‌شود، این احساسی که دارید می‌کنید که صدا دارد در گوشتان زیاد می‌شود، این چه پدیده و چه حادثه‌ای در خارج به‌وجود می‌آید؟ چه قضیه‌ای است؟ فعلیت‌هایی است که این فعلیت‌ها به‌واسطهٔ تبدیل استعداد به قوه‌های غیر متناهی است یعنی آن حالتی را که یک شیء می‌خواهد از آن قوه و از آن استعداد به فعلیت برسد آن متحرک در این دو لنگه فعلیت دارد، یعنی فرض بکنید از این نقطه می‌خواهد به این نقطه برسد.

تعریف حرکت توسطیه و قطعیه

پس صدا الآن در گوش من در یک مرتبه است، یک‌خرده که می‌خواهد زیاد بشود این حرکت را حرکت توسطیه می‌گویند؛ حرکتی که متحرک از یک

نقطهٔ قوت می‌خواهد برگردد و به یک نقطهٔ فعلیت برسد باز از آن فعلیت که قوه است می‌خواهد برگردد و به فعلیت دیگر برسد، باز از آن فعلیت که الآن بالفعل است ولکن فی‌حدّنفسه برای مرتبهٔ دیگر قوه است می‌خواهد از آن برگردد و به آن مرتبهٔ فعلیت بعد برسد. فاصله‌ای را که از اول طی می‌کند که از این نقطه به آن نقطهٔ آخر برسد این فاصله را حرکت قطعیه می‌گویند. یعنی بالأخره شما در گوشتان یک صدای ضعیفی اول شنیدید یا اصلاً صدا نشنیدید. فرض کنید اول حرکت مرتبهٔ صفر است بعد که این ولوم را باز می‌کنید می‌بینید در گوشتان یک چیزهایی پیدا می‌شود و شروع شد. این حرکتی که شروع می‌شود تا به آنجا می‌رسد، آنچه را که در گوشتان احساس می‌کنید به آن حرکت قطعیه می‌گویند که اول ضعیف بود و بعد قوی شد. در این حرکت قطعیه یک حرکت عقلی است نه حرکت خارجی، ما حرکت خارجی را می‌فهمیم؛ اول صفر بود و بعد رسید تا جایی که گوش را زحمت می‌دهد. این حرکت، حرکت قطعیه می‌شود.

در این حرکت قطعیه یک حرکت فرضی و عقلی و ذهنی خوابیده و منطوی است و آن حرکتی از جزء جزءِ این نقطهٔ صفر به آن نقطهٔ صد است. آن حرکت که بین هر نقطه که قوه و استعدادِ برای شدن و رفتن و جهش به حرکت بعدی است آن حرکت را حرکت توسطیه می‌گویند یعنی حرکتی که از تبدل قوه به فعل حاصل می‌شود و نتیجهٔ آن حرکت توسطیه، حرکت قطعیه‌ای است که مشاهده و احساس می‌کنیم ولکن آن حرکت توسطیه را احساس نمی‌کنیم.

پس وقتی که شما این صدا را شنیدید حالا ولوم را قطع می‌کنید و می‌نشینید با خودتان فکر می‌کنید که این صدایی که الآن در گوش من آمد چه بود؟ از اول که صد نبود؟ می‌گوییم که نه، از اول کم بود و من اصلاً چیزی نشنیدم بعد یک‌دفعه صدای این دستگاه شروع کرد به زیاد شدن و این صدا زیاد شد می‌گویید که آهان! حتماً یک قضیه‌ای اتفاق افتاد که این گوش من از ضعیف به اشتداد این احساس را کرد. وقتی که دستم را حرکت می‌دادم [و ولوم را

زیاد می‌کردم] می‌دیدم که در گوش من هم صدا دارد زیاد می‌شود. این حرکتی که در گوش من صدا زیاد می‌شود به‌خاطر این بود که همین‌طور هر مرتبه تبدیل به مرتبهٔ دیگری شد و مرتبه هم تبدیل به مرتبهٔ دیگری شد آن مرتبه هم تبدیل به مرتبهٔ دیگری شد مدام مرتبه تبدیل شد تا به بالا رفت که گوشی را از گوشم برداشتم دیدم گوشم دارد کر می‌شود.

[برای] این حرکت باید یک مسئله‌ای در اینجا تحقق پیدا کرده باشد و آن چیست؟ تبدل قوه به فعلیت است. اسم حرکت در تبدل قوه به فعلیت، حرکت توسطیه است. آیا آن تبدل قابل حس است؟ نه، قابل حس نیست. آنچه که قابل حس است حرکت قطعیه است؛ همان اشتدادی که شما آن اشتداد را بالفعل دارید در گوشتان احساس می‌کنید ولی از آنجایی که این اشتداد به تدریجی الحصول در زمان انجام می‌شود و وجود این اشتداد مشروط به تدرج زمانی است بنابراین باید یک امری در اینجا محقق شده باشد تا این حس به شما منتقل بشود. آن امری که محقق شده است عبارت از تبدل‌های غیر متناهی است. تبدل‌های غیر متناهیِ قوه به فعل باید

انجام شده باشد که من یک جریان سیال و مستمری را در ذهن و گوش خود احساس کنم پس این حرکت توسطیه می‌شود.

نظر علامه دوانی در مورد متحرک در حرکت توسطیه

علامه دوانی می‌فرمایند که آن متحرک در حرکت توسطیه متلبس بالفعل است، حرکت توسطیه هم که به خارج ارتباط ندارد. بنابراین آنات غیر متناهیه نباید در خارج وجود داشته باشند. این آنات و فعلیات همه فعلیات ذهنی و عقلی می‌شوند و آنچه که در خارج هست فعلیت ندارد بلکه آنچه که در خارج هست فقط یک حرکت قطعیه است که آن متصل است و این اشکالی که پس باید «آنْ» در خارج باشد و آنات غیر متناهیه و غیر متناهیه بین حاصلین باشند، این مطالب دیگر در اینجا نیست.

وَ ذلکَ التَّوسطُ حالةٌ بَینَ صَرافةِ القوةِ و مَحوضةِ الفِعلِ و القَدرُ الضَّروریُّ هوَ أنَّ الجِسمَ لا یَخلو عَن تِلکَ الأعراضِ و التَّوسطِ فیها.

این مرتبه قوهٔ صرف است و مرتبهٔ بعد مرتبهٔ محوضت در فعل و فعلیت صرف است. این از این نقطه به آن نقطه قابل حس و مشاهده نیست بلکه فقط به فرض عقلی است، این حرکت بین این و آن حرکت توسطیه است و آن متحرک، متلبس به آن فرد

است. این مقداری است که برای جسم لازم است، اگر کسی بگوید که مگر نباید جسم متحقق به فعلیت باشد؟! اینجا که فعلیت را ثابت نکردید و یک فعلیت عقلی را ثابت کردید نه فعلیت خارجی که همان فعلیتِ در «آنْ» باشد. مگر نباید جسم خودش ضرورت داشته باشد که متلبس به یک فعل باشد؟ خود متحرک در هر آنی باید یک فعلیت داشته باشد. می‌گویند که این مقدار ضرورت نیست و آن ضرورت چیز دیگر است. آن مقدار که ضرورت دارد برای فعلیت متحرک این است که این جسم خالی از این اعراض نباشد و توسط در این اعراضی که بر او پیدا می‌شود. جسم باید موضوع برای عرض باشد خب الآن هم هست. الآن عرض است و ارتباط خود همین جسم با مکان و زمان همهٔ اینها واجد این مسئله است. این قضیه، قضیهٔ فعلیتی است که این عرض بر او حاکم است.

وَ أمّا أنَّهُ لا يَخلو مِن أفرادِها بِالفعلِ فَليسَ ضَرورياً و لا مُبرهناً عَليهِ بَلِ البُرهانُ رُبَّما اقتضَى خِلافَه هذا كَلامه.

و اما اینکه از افرادِ این اعراض نباید [بالفعل] خالی باشد این ضروری نیست و مبرهن هم نیست یعنی از افراد خارجی که همان آنیات آن افراد را

تشکیل می‌دهند، بلکه برهان در اینجا یعنی همان اشکالی که شده اقتضای خلافش را می‌کند. البته این قضیه باز محل ایراد است و مرحوم آخوند به آن ایراد می‌فرمایند:

وَ لا یَخفیٰ ما فیهِ فَإنَّ المُتحرکَ فی الأینِ.

اشکال مرحوم آخوند به نظریهٔ علامه دوانی

ایراد بر محقق دوانی توسط آخوند این است که اگر شما معنای تحرک در أین و أینیت را بفهمید اصلاً فعلیت در خودش خوابیده است! وقتی که این کتاب در این نقطه هست یعنی الآن متلبس بالفعل است. پس تلبس و توسط و حرکت توسطیه چیست که می‌گویی؟! این حرف‌ها را از خانهٔ کدام عمه‌ات آوردی؟! این متحرک که الآن در این مکان هست یعنی الآن من در این مکان هستم گرچه قطار الآن از این ایستگاه حرکت می‌کند و به ایستگاه دیگر می‌رسد و دو ایستگاه است ولی آیا از روی هوا مثل کلاغ پرید یا بالأخره راه رفت؟! کلاغ هم که باشد بالأخره باید از روی هوا باشد!

کیفیت انتقال تخت بلقیس توسط آصف بن برخیا

مگر مثل حضرت آصف بن برخیایی باشد که

اصلاً راه را طی نکند؛ ﴿أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ﴾![1] تخت آنجا را در اینجا خلق می‌کند یعنی آن تخت در آنجا را معدوم می‌کند و همان تخت را در اینجا خلق می‌کند. خیلی عجیب است هان! یعنی آصف نیامد تخت را از روی حیاط سریع بردارد! این فیلم‌ها دیده‌اید که وقتی از یک کسی فیلم می‌گیرند بعد این فیلم را آهسته می‌کنند مثلاً طرف دویده بعد یک‌دفعه می‌بینی دارد قدم می‌زند بابا این دویده است! و همین‌طور برعکس؛ گاهی اوقات طرف دارد قدم می‌زند یک‌دفعه فیلم را تند می‌کنند می‌بینی دارد مثل موشک تند می‌رود!

پس فرض بکنید اگر دستگاهی بود و یک فیلمی از این فضایی که بین تخت بلقیس و حضرت سلیمان علیه‌السّلام بود در آن موقع گرفته می‌شد یک‌دفعه می‌دیدید که تخت بلقیس عین شهاب که شب‌ها می‌رود، در یک ثانیه به آنجا رفت! بعد آن فیلم را کند می‌کردیم می‌دیدیم تخت مثل هواپیما بالا رفت ولی

---

[1] . سوره نمل(۲۷) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۰:
«گفت: من تخت بلقیس را قبل از یک چشم به هم زدن در حضورت می‌آورم.»

قضیه این‌طوری نبوده است! اصلاً هوا و تخت و مسافتی نبوده است! این کتابی که الآن در اینجا بود یک‌مرتبه این کتاب در آنجا خلق شد!

بعضی از افراد به ما می‌گفتند که ما به یک جایی رفته بودیم و [صحبت از] این قضیهٔ آصف شد و آن شخص صاحب حال و نفسی بود. [بقیه] این مسئله و قضیه را باور نمی‌کردند. بعد گفتند که خیلی خوب، حالا شما یک چیزی در کنار خودت قرار بده بعداً کاملاً به مسافت نگاه کنید. همان چیزی که مقابلشان بود مثلاً ظرف چای و استکان چای که بود گفت که همه نگاه کنید ببیند این چای را که می‌آورم از کدام مسافت عبور می‌کند؟ می‌گفت که همه نگاه کردیم. این چای اینجا بود یک‌دفعه دیدیم چای آن کنار هست! هیچ، اصلاً به‌اندازهٔ حتی سرسوزنی احساس اینکه این چایی حرکت کرد نداشت. بعد گفت که حالا من این کار را انجام می‌دهم ـ این شخص در یکی از این شهرستان‌ها بود و فوت کرده است ـ بعد می‌گفت که این چایی را حالا جابجا می‌کنم این قسم دومی که جن می‌خواست این کار

را بکند یک نگاه کردیم دیدیم چایی دارد بلند می‌شود و مثل پرنده می‌آید آمد آمد و رفت در آنجا دوباره نشست! گفت که این کار، کاری است که جن می‌خواست بکند و آن کار، کاری است که آصف کرد! گفت:

فیضِ روحُ‌القُدُس ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[1]

حضرت آصف علیه‌السّلام آمد خلق و إعدام کرد. اول آن را در آنجا إعدام کرد و بعد در آنجا خلق کرد مسافتی طی نکرد!

ولی در اینجا می‌بینیم این متحرک دارد مسافت طی می‌کند، حرکت توسطیه دیگر چیست؟! این در هر نقطه فعلیت و با مکان و زمان همان نقطهٔ خودش ارتباط دارد. بله، این‌قدر نقاط زیاد هستند که برای ما قابل تشخیص نیستند آن یک حرف دیگر است ولی از فعلیت این نسبت به افراد کم نمی‌کند. افراد این الآن دارای فعلیت هستند.

وقتی که شما ذغال را بردارید در این گردونه بریزید اول که ذغال را ریختید یک نقطه دارد وقتی که می‌چرخانید یک نقطهٔ دیگر دارد این نقطه این

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

نقطه، اما همین‌که دو دور چرخاندید دیگر نقاط آن‌قدر زیاد است که برای شما یک خط مستدیرِ متصل را تشکیل می‌دهد. آیا این خط مستدیرِ متصل تشکیل دادن از آن تشکل نقاط غیر متناهیهٔ بالفعل جلوگیری می‌کنند؟! الآن که این در اینجا هست آیا چون این خط وجود دارد یعنی آن نقاط وجود ندارند؟! این نقطه در اینجا هست بعد شما یک نقطهٔ دیگر می‌بینید بعد یکی دیگر می‌بینید، بین این دو نقطه هم [نقاطی] وجود داشته است شما احساس نکردید، تا این عکس برود در شبکیه قرار بگیرد و شبکیه به مغز منتقل کند و عکس و تصویر بعدی در جای خودش قرار بگیرد، سرعت تصویر دیگر از انتقال ذهن بیشتر است. آن سرعت چون بیشتر است مغز نمی‌تواند این دو عکس را در کنار هم قرار بدهد و برای یکدیگر فاصله قائل بشود. لذا عکس دوم قبل از عکس اول به این می‌چسبد و عکس و تصویر سوم هم می‌چسبد. در این عکس‌هایی که هنوز عقل و مغز آنها را تجزیه نکرده است صور مختلفه به‌نحوی می‌آید که یک صورت واحد جلوه می‌کند آن‌وقت

شما به آن خط می‌گویید، درحالی‌که خط نبود در واقع فعلیت‌های غیر متناهی بوده است که در هر آنی آن فعلیت‌ها حاصل شده است.

فَإنَّ المُتحركَ فی الأینِ مِمّا أحاطَ بِهِ جِسمٌ فی کُلِّ زَمانِ حَرکتِه فَبِالضَّرورةِ لَهُ أینٌ بِالفعلِ و إلا فَیلزمُ الخَلأ و هوَ مَحالٌ وَ أیضاً الأفلاک غیر منفکة عن الحرکة الوضعیة.

پس متحرک در أین از آن چیزی که جسم او را احاطه کرده است در هر زمان حرکتش، باید برای او بالضروره یک أین بالفعلی وجود داشته باشد. لازمه‌اش این است که خلائی باشد که محال است. خلأ این است که متحرکی باشد یعنی ظرفی باشد و در خارج، مکانی نباشد ولی در اینجا به‌عکس است یعنی در هردوی آن هست همان‌طور که خود مرحوم حاجی هم فرمودند در اینجا مکانی هست و فعلیت متحرکی دیگر در آنجا وجود ندارد. این‌هم باز در اینجا خلأ است.

تفاوت فلک و کهکشان

اشکال دومی که ایشان کردند بنا بر همان قاعده و حرکت وضعی در افلاک هست البته [در علم فیزیک] جدید فلک را [به این‌صورت] نداریم و وجود ندارد چون آنچه که در عالم هست عبارت از اجرام هستند که خود جرم فی‌حدّنفسه برای خودش

استقلال دارد البته در ارتباط با یکدیگر حرکتِ دَجّازه و اینها برای خودشان یک تشکل فیزیکی را به‌وجود می‌آورند اما اینکه ما جرمی داشته باشیم و خارج از این جرم، جرم دیگری وجود داشته باشد که آن جرم دیگر هم او را و هم حرکت او را تشکیل می‌دهد یک هم‌چنین چیزی در فیزیک جدید نیست. این فرض قدمای قدیم است. آنهایی که امروزه می‌گویند می‌گویند که کهکشان است ولی کهکشان مسئله‌اش با افلاک فرق می‌کند. کهکشان چیزی جز خود اجرام نیست. اینها به غیر از خود اجرام قائل به یک وجود دیگری بودند؛ آن وجود شاعر و وجود فعلی که این اجرام را دربر دارد و خودش مدیر و مدبر خود جرم است یعنی هم‌چنین مسئله‌ای داشتند و [در مورد] آن افلاک قائل به حرکت وضعی بودند و آن حرکت حرکت غیر منفک بود به‌نحوی‌که اگر آن حرکت وضعی را از افلاک بگیرید آنها متلاشی خواهند شد.

اشکال دیگری که وارد می‌شود و مرحوم آخوند می‌فرماید این است که بر مسلک طبیعیات آن زمان که شما هم خودتان معترف هستید افلاک، غیر منفک

از حرکت وضعی هستند. اگر حرکت وضعیه را نداشته باشند همهٔ آنها معدوم خواهند شد.

فَیلزَم أن لا یَکونَ لَها وَضعٌ فی وَقتِ أصلاً.

لازمهٔ این حرف این است که اصلاً آنها وضعی [در وقت] نداشته باشند چون شما فعلیت را از آن حرکت سلب کردید خب مطلب چیست؟

فالحقُ فی هذا المَقام أنَّ أفرادَ المَقولةِ الَّتی تَقَعُ فیها الحَرکةُ لَیسَت مُنحصرةً فی الأفرادِ الآنیَةِ بَل لَها أفرادٌ آنیَةٌ هیَ مِعیارُ السُّکون و أفرادٌ زمانیةٌ تَدریجیةُ الوجود مُنطبقةٌ علی الحرکة بمعنی القطع.[1]

مرحوم آخوند خودشان دارند بنا بر مسلک قدما [بیان می‌کنند] فراموش نکنید که تمام اینها بنا بر مسلک قدما است و ایشان هنوز مطلبشان را راجع به حرکت در وجود ذکر نکردند و در بحث حرکت جوهریه ذکر خواهند کرد. فالحقُ فی هذا المَقام ... حق در مسئله این است که افراد آن مقوله که در آن حرکت واقع می‌شود اینها منحصر در افراد آنی نیستند تااینکه شما بگویید که تلبس یک متحرک به فرد آنی یعنی به عبارت دیگر ظهور آنیات در خارج که آن‌هم خلاف فرض است و در خارج آنیات وجود خارجی ندارند بلکه برای آن حرکت یک افراد آنیه‌ای است که آن معیار سکون است یعنی در هرجا

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۵ و ۴۲۶.

که متحرک در آنجا ایستاد آنجا خودش یک آنْ تشکیل می‌شود که عرض شد که آن نقطهٔ قطع دو فعلیت و استعداد است و یک افراد زمانیهٔ تَدریجیةُ الوجود دارد که اینها بر حرکت به معنای قطع منطبق هستند. البته این ما لا یتناهیٰ است چون اگر بخواهد از یک نقطه به نقطهٔ دیگر برود و این حرکت قطعی انجام بشود این بما لا یتناهیٰ باید دارای افراد زمانیه باشد.

اقسام فعلیت برای متحرک

پس هر متحرکی دو فعلیت دارد؛ یک فعلیتش فعلیت آنی است همان‌جا که متحرک می‌ایستد. من که دارم کتاب را از اینجا به اینجا می‌آورم در هرجا که ایستادم یک فرد آنی تشکیل می‌شود؛ آهان اینجا ایستادم، اینکه اینجا ایستادم یعنی نه جلوتر می‌روم نه عقب‌تر می‌روم. پس این یک ارتباطی با این نقطه از خط کمّی دارد. دوباره ده سانت این‌طرف‌تر می‌روم و اینجا می‌ایستم دوباره این یک فرد «آن» را تشکیل می‌دهد یعنی همان رأس نقطه‌ای که آن نقطه فعلیت است و دیگر در آنجا استعداد نیست یعنی تلبس، تلبس خارجی است. این یک فرد فعلیت

است. یک فرد هم داریم که اصلاً در یک جایی نایستد یعنی همین‌طور حرکت بکند و تا اینجا بیاید. فقط دو نقطه در اینجا فعلیت دارد یعنی یک نقطهٔ شروع و یک نقطهٔ اختتام. بین آن چیست؟ بین آن افراد آنیهٔ ما لا یتناهیٰ وجود دارد که فعلیت به‌نحو ما لا یتناهیٰ است ولی این فعلیت‌ها همه باهم نیستند؛ یکی ازبین می‌رود و دیگری پیدا خواهد شد و مسئله‌ای هم به‌وجود نمی‌آید.

بَل هیَ عینُها کَما رَآهُ بَعضهُم فَحینئذٍ یَکونُ لِلمُتحرکِ ما دامَتِ الحَرکةُ باقیةً عَلی اتِّصالِها فَردٌ واحدٌ زَمانیٌ مُتصلٌ غَیرُ قارٍ ذو هویةٍ مُتکممةٍ اتِّصالیةٍ مُتضمنٍ لِجمیعِ الحدودِ المفروضةِ فی الآناتِ.[1]

بلکه این افراد عین همان متحرک و حرکت هستند نه‌اینکه جدا هستند [همان‌طوری که بعضی این طور می‌بینند]. برای متحرک تا وقتی که حرکت بر اتصالش باقی است، یک فرد زمانیِ واحد [متصل غیر قار الذات دارای هویت و متکمم اتصالیه] وجود دارد یک فرد نه هزارتا! البته این‌طور که عرض کردم عقل آن را به افراد منقسم می‌کند ولی یک فرد وجود دارد. اینکه کتاب حرکت می‌کند یک فرد الآن برای این هست و آن نفس ارتباطی است که این در آن

---

[1]. همان، ص ۴۲۶.

زمان دارد. شما حالا بگویید که خود زمان افراد لا یتناهیٰ داشته باشد خب داشته باشد با متحرک ارتباط ندارد. شما زمان و یک دقیقه را به صد هزار قسمت تقسیم بکنید یا به صد میلیون قسمت تقسیم بکنید، بکنید به متحرک چه مربوط است؟! متحرک یک فعلیت دارد و آن بودنش در زمان است. هروقت هم که ایستاد یک فرد آنی برای آن تشکیل می‌شود شما می‌آیید آن را اینجا می‌ایستانید اینجا یک فرد آنی برای او تشکیل می‌شود اشکال ندارد. شما اشکال را در ما لا یتناهیٰ می‌کردید ما در اینجا لا یتناهیٰ را برداشتیم. این الآن متلبس به یک حالت است و آن حالت، حالت حرکت است. آن حالت حرکت مادامی است که این حرکت بکند. در هرجا که ایستاد یک فرد آنی هم برای او تشکیل می‌شود یعنی یک فعلیت در آن نقطه برای او تشکیل می‌شود. اگر نایستاد نایستاد یعنی اگر هم نایستاد باز فعلیتش را از دست نمی‌دهد که بگویید که حالا که نایستاد بالقوه است نه! منتها فعلیتش فعلیت استمرار و سیال است. پس دو فعلیت داریم.

شما چطور در خود زمان، زمان را انکار می‌کنید؟ زمان داری فعلیت است یا نه؟ دارای فعلیت است اگر فعلیت نبود که زمان نمی‌گویید. می‌گویید که یک ساعت اینجا بودم دو ساعت اینجا بودم گاهی اوقات آدم سه ساعت یک جایی هست خیال می‌کند پنج دقیقه گذشته است! بعضی موارد اتفاق می‌افتد که سه ساعت گذشته است و در واقع پنج دقیقه است! و گاهی اوقات پنج دقیقه گذشته است اما خیال می‌کند ده ساعت بر او گذشته است واویلا! خدا پیش نیاورد! آن اوّلی حالا عیب ندارد ولی دومی را [خدا پیش نیاورد].

پس یک زمان یک سیال فعلیت، یک فعلیت است همان‌طوری‌که فعلیت زمان فعلیت واحده است همان‌طور هم این متحرک بیچاره که در آن زمان هست یک فعلیت دارد و فعلیتش، فعلیت واحده است و آن تلبس به همان زمان است.

مُتصلٌ غَيرُ قارٍ ذو هويةٍ مُتكممةٍ اتِّصالية ...

این قرار ندارد و این فرد، فردی نیست که قار باشد غیر قارّ الذات است و دارای هویتی است که آن هویت هویت کمّی و اتصالی است و انقطاع ندارد.

تمام آن حدودهایی که در آنات فرض می‌شود همهٔ آنها در آن داخل است چون واحد، سیال است. شما هزارتا «آنْ» هم تصور بکنید این همهٔ آنات را به یک فعلیت واحد در وجود خودش دارد.

تلمیذ: شما با تحلیل عقلی ثابت کردید در آنجایی که افزایش جرم [داریم] و ... افزایش سرعت ...؟

استاد: آن بحث یک بحث دیگر است و آن یک چیز دیگر است که خود افزایش جرم آن افزایش، افزایش حجم است.

تلمیذ: نه حجم آن ثابت است و جرم آن افزایش پیدا می‌کند.

استاد: خب باشد حجم است. سنگین می‌شود باز کمش زیاد می‌شود و فرق نمی‌کند.

تلمیذ: مقدار جرم زیاد می‌شود.

استاد: زیاد شدن مقدار جرم یا وزن را زیاد می‌کند ...

تلمیذ: خب وزن وقتی هست که اصلاً جاذبه باشد. بحث در جایی است که اصلاً جاذبه نباشد.

استاد: نه، در یک نقطهٔ خاص بالأخره این در ارتباط با این وقتی که جاذبه زیاد هست، وقتی که جاذبهٔ ثابت بگیریم چه تحولی در آن پیدا می‌شود؟

تلمیذ: فرض کنیم که جاذبه نباشد ولی جرم افزایش پیدا می‌کند. سرعت‌هایی که در قابل مقایسه با نور هستند آنجا جرم افزایش پیدا می‌کند.

استاد: ببینید با افزایش جرم بالأخره چه پدیده‌ای در آن پیدا می‌شود؟ یا باید حجمش زیاد بشود یا باید در آنجا به خودِ آن مولکول‌ها چیزی از خارج اضافه

شود یعنی به‌واسطهٔ آن ارتباطی که با محیط و اطراف دارند جرم را از خارج در خودشان می‌گیرند و وقتی در خودشان گرفتند حالا شما بگویید که وزن زیاد نمی‌شود بالأخره حجم در وجودِ خودش و آن تراکم بیشتر می‌شود. تراکم بیشتر شدن خودش یک حجم تعلیمی است و باز همین اشتداد عَرَض در آن هست.

تلمیذ: این پدیده‌هایی که با سرعت زیاد فرض می‌شوند اینها در خلأ بررسی می‌شود، در آنجا جرم افزایش پیدا می‌کند یعنی آن متحرک همان متحرک است یا فرق می‌کند؟

استاد: نه، آن فرق می‌کند و عوض می‌شود. خود متحرک در وجودش در اشتداد است آن‌وقت آن حرکت جوهری می‌شود بااینکه ما می‌گوییم فرق می‌کند.

تلمیذ: اجزاء آن‌هم نمی‌آید؟ مسئله‌ای نیست...

استاد: یعنی خودش تولید می‌کند.

تلمیذ: خودش دارد خلق می‌شود.

استاد: بله، اینکه خودش را مدام دارد خلق می‌کند یعنی خودش مدام دارد خودش را زیاد می‌کند تمام شد. این کمّ غیر قارّ آن در اینجا مدام دارد اشتداد پیدا می‌کند. البته حرکت جوهریه موجب حرکت در عرض هم می‌شود و بدون آن نمی‌شود.

نِسبتُها إلیهِ نِسبةُ النُّقطِ المَفروضةِ إلی الخَطِّ فالفردُ الزَّمانی مِنَ المَقولةِ حاصلٌ لِلمُتحرکِ بِالفعلِ مِن دونِ فرضٍ أصلاً و أمّا الأفرادُ الآنیةُ و الزَّمانیةُ الَّتی هیَ حدودُ ذلکَ الفَرد و أبعاضُهِ فَهیَ حصولُها بِمجردِ الفَرض.

نسبت این آنات به آن کمّ نسبت نقطه‌هایی است

که با خط فرض می‌شود که إلی ما لا یتناهیٰ است. آن فرد زمانی از مقوله، آن برای متحرک بالفعل حاصل می‌شود چون خود زمان بالفعل است خب متحرکش هم بالفعل می‌شود. پس یک فرد بیشتر ندارد. خب دیگر در اینجا مسئله‌ای فرض نشد. اما آن افرادی که شما برای زمان فرض کردید که زمان مرکب از افراد آنیهٔ غیر متناهیه است که ازبین دو نقطه افراد غیر متناهیه وجود دارند و افراد آنیه و زمانیه‌ای که حدود این فرد واحد و ابعاض و جزئیات این فرد واحد هستند نه در خارج، این در خارج نیست عقل می‌اید اینها را تقسیم و تجزیه می‌کند نه‌اینکه اینها واقعاً در خارج به‌نحو ما لا یتناهیٰ وجود دارند. آنچه که در خارج می‌بینیم یکی است و یک واحد می‌بینیم. صدا کم بود یک‌دفعه زیاد شد و به یک جا رسید. حالا بگویید که چندتا مرتبه داشت؟ این مسئله قابل برای شمارش نیست و شما یک واحد می‌بینید و عقل می‌آید تجزیه می‌کند و این یک واحد را به میلیاردها بلکه به ما لا یتناهیٰ[تقسیم می‌کند] اصلاً میلیارد نمی‌شود این قضیه را بردارد. می‌گوید

که به میلیاردها این [تجزیه] می‌شود حالا آیا دستگاهش هست یا نیست این مسئله قابل برای این ظهور خارجی نیست.

فَإذَن لا يَلزم خُلوُ الجِسمِ عَنِ المَقولةِ المُتحركِ فيها و لا تَتالي الآناتِ و لا الآنياتُ و لا انحصارُ ما لا يَتناهى بَينَ حاصرينَ إذ لا يوجدُ فَردٌ واحدٌ آنيٌ بِالفعلِ حالَ الحَركةِ فَضلاً عَن تشافعِ الآناتِ أو كونِها غيرَ متناهيةٍ.

پس جسم از مقوله‌ای که در آن حرکت می‌کند خالی نیست. اصلاً منطبق با همان مقوله است که در آن حرکت می‌کند و نه تتالی آنات می‌آید و نه‌اینکه آنات با همدیگر بیایند و در آن آنات زمانی با همدیگر در خارج ظهور پیدا بکنند و نه آنیات با همدیگر بیایند آنیات یعنی این فعلیتی که ارتباط این متحرک با آن «آنْ» را تشکیل می‌دهد «آن» زمان است و آنیات شیء متحرک در زمان هستند و نه انحصار ما لا یتناهیٰ بین حاصلین که بین دو نقطه اشیاء غیر متناهیٰ بالفعل وجود داشته باشند زیرا اصلاً یک فرد آنی بالفعل در حال حرکت نیست. وقتی بایستد فرد آنی تشکیل می‌شود وقتی نایستد ما اصلاً فرد آنی نداریم. همان زمان که یک فرد واحد هست همان زمان هم به متحرک منتقل می‌شود. پس یک فرد بیشتر نیست آن فرد آنی در وقتی است که این بایستد وقتی ایستاد آن‌وقت می‌گویید که الآن این متحرک و

قطار الآن در این ایستگاه توقف کرد تا وقتی که نایستد نمی‌توانید برای قطار ایستگاهی فرض کنید چون دارد حرکت می‌کند پس قطار به چه دارد فعلیت پیدا می‌کند؟ به حرکت، نه به ایستگاه. تلبس قطار به ایستگاه نیست تلبس قطار به حرکت است. وقتی ایستاد آن‌وقت دیگر تلبس به حرکت ندارد و تلبس به ایستگاه دارد. این دو از همدیگر قابل امتیاز می‌شود. فَضلاً عَن تشافعِ الآنیاتِ ... چه برسد به اینکه آنیات همه باهمدیگر در یک جا جمع بشوند و فعلیات غیر متناهیه و وجود خارجی داشته باشند یااینکه اینها غیر متناهیه باشند و این حاصل است.

تلمیذ: آنجا هم که ماده تبدیل به انرژی می‌شود آنجا هم حرکت جوهریه است؟

استاد: بله آن‌هم همین‌طور است؛ آنکه [توانش] بیشتر است.

البته حرکت جوهری باید توضیح داده بشود که مسئلهٔ حرکت جوهریه چیست؟ ما در حرکت جوهریه إن‌شاءالله اول بحث مرحوم خود آخوند را تقریر می‌کنیم و بعد آنچه که به‌نظر می‌رسد [بیان می‌شود]. چون باید اول آن قضیه مطرح بشود و مسئله در اطرافش کاملاً روشن بشود که منظور

قائلین به این قضیه چیست. بعد وقتی که مسئله به‌دست آمد آن‌وقت پلهٔ بالاتر و مرتبهٔ بالاترش هست آن موقع باید گفته شود. این‌طور بهتر می‌تواند جا بیفتد تااینکه ابتدائاً بخواهیم به مسئلهٔ دیگر برویم.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد